

تماشاخانه

نعمت تدین | کارتون‌نویست | naeemator@gmail.com



فلکه اول



آوردمون اینجا! حالام منتظریم بایه یه طوفانی چیزی برگردیم. این جا که به لقمه غذا پیدا نمی‌شه؛ نه خرگوشی، نه تخم پرندهای؛ مچپورم از زباله‌های شما تغذیه کنیم. | - اذیت نمی‌شی زباله می‌خوری؟ | - زیست تخریب پذیر اوشون اوکی. اولی پلاستیک دیر هضمه. اذیت می‌کنه معده رو، واسه همین کمتر غذا می‌خورم. راسته می‌گن تو چین بایه وعده غذا هم می‌شه زنده موند؟ | - من خودم از وقتی بیکار شدم، به وعده می‌خورم. اونم می‌ذارم وسط روز که هم ناهار حساب بشه هم شام. تازه چینی‌ها نقد هم ناز ندارن. هر جونوری دم دستشون باشه آب بی‌می‌کنن، صداشونم در نمیداد. این ماییم که مصرف گرا شدیم. | نگاش کردم که نظر شو در مورد مصرف گرای و کم رنگ شدن فرهنگ قناعت بیرسم و بیبنم راهکارش واسه برون رفت از شرایط فعلی چیه که همون موقع باغیون پارک اومد برش داشت، دزش سر فلکه و باهاش شروع کرد به آب دادن چمنای.

فقط روزی یک وعده! | آرزو درزی | داشتیم تو پارک قدم می‌زدم و از تأثیرات گل و طبیعت لذت می‌بردم که یه صدای فس فس شنیدم؛ بر گشتم دیدم یه مار خوش خط و خال کنارمه. سریع یاد توصیه کارشناس محیط زیست افتادم که می‌گفت اگه مار دیدین مسیرتون رو عوض کنید و کاریش نداشته باشین. منم مسیرمو عوض کردم که دوباره یه صدایی شنیدم. | - ابجی کجامی ری؟ | عقوب نگاه کردم. ماره تو چشمام زل زده بود. | - چرا هر کی مارو می‌بینه راهشو کج می‌کنه و میره به طرف دیگه؟ دلم پوسید تو این شهر. | شما مارا حرم می‌زنید؟ | فقط منم که حرف می‌زنم. یکی دوبارم زنگ زد مسیرک مسئولش پرسید چه هنری داری، گفتم بی شعور دارم باهات حرف می‌زنم، گفت این جو که تکرار یه، کیی تو بیتیتره. بعدم قطع کرد. | حالا چرا اومدی شهر؟ مگه زیستگاه شما بیابون و لای صخره هانیست؟ | - چرا ولی سیل

بشت شمشاد

چند اشتباه فاحش در چرنوبیل

یک مدیر باید انجام دهد، این است که به خاطر مشکلات خانوادگی، در زمان بحران برود خارج. به هر حال در شوروی مدیر کم است، پس فردا از این جا هم بر کنار شود، یک جای دیگر مشاور می‌شود.

ه در ادامه مورد قبیل، بهتر بود جای این که مدیران آن قدر حضور فعال داشته باشند، «داسایوف» دروازه بان اسطوره ای شوروی می‌رفت در محل حاضر می‌شد و شروع می‌کرد به جمع آوری کمک های مردمی. یک سری سلبریتی دو روبلی هم می‌رفتند در محل یک عکسی چیزی می‌گرفتند تا نامشان در تاریخ ثبت شود.

و یکی دیگر از اشتباهات فاحشی که مدیران شوروی داشتند، این بود که به کارگران گفتند بروید بیل بزنید تا به شما ۴۰۰ روبل پول بدهیم! واقعا این رفتار خجالت دارد! کارگر پول به چه دردت می‌خورد؟ به نظر ما مطرح کردن پول قسط بی احترامی به فداکاری جامعه کارگری است. اگر کارگران هم خیلی دنبال پول شان بودند، یک فصل کتک شان می‌زدند که یاد بگیرند آن قدر مادی نباشند و قدر خودشان را بدانند.

بود که بچه های شوروی، کارشان را با قوت و بدون هیچ تست کنترل کیفیتی ادامه می‌دادند، هر وقت هم نیروگاه خراب شد، می‌گفتند قسمت بوده که خراب شود.

ب اشتباه دوم در دقایق نخست پس از انفجار رخ داد. اگر تلویزیون شوروی بعد از زمان انفجار هسته، مستند غدد پانکراس یا تأثیر آب شدن یخ های جنوبگان بر زندگی پنگوئن های امپراتور را نشان می‌داد، مردم در خانه میخکوب می‌شدند و اصلا نمی‌رفتند روی پل تا همگی به فنا بروند.

ج اشتباهات بعدی از فردای انفجار شکل گرفت. من اگر جای مسئولین شوروی بودم، فردای فاجعه یک مصاحبه می‌کردم و می‌گفتم «کی نیروگاه چرنوبیلش رو انداخته اینجا؟ خودش بیاد برداره! ما اصلا تو کشورمون اوکراین نداریم!».

د یکی دیگر از اشتباهاتی که مدیران شوروی انجام دادند، این بود که آن قدر زیاد حضور داشتند. اصلا چه معنی دارد مدیر همیشه باشد؟! حداقل کاری که



شهاب پاکنگر

طنز نویس

نکته: این مطلب خطر اسپویل دارد، البته نمی‌دانیم سریالی که کلا در مورد انفجار یک نیروگاه است، چه اسپویلی دارد ولی به هر حال اگر از آن دسته خوانندگانی هستید که در دلتان خوب فحش می‌دهید، بدانید که چهار تا سکنس سریال ممکن است لو برود.

سریال چرنوبیل باعث شد که ما استعدادمان را در زمینه مسائل مرتبط با نیروگاه هسته ای کشف کنیم و امروز می‌خواهیم از چند اشتباه اساسی شوروی، در مورد فاجعه چرنوبیل پرده برداری کنیم:

الف اولین اشتباه قبل از انفجار رخ داد. اگر سریال را با دقت نگاه کرده باشید، برویجه های نیروگاه آمده بودند تا یک آزمایش ایمنی را انجام دهند. ما نمی‌دانیم این سوسول بازی ها چیست! الان خوبتان شد که با یک آزمایش ایمنی کل دنیا را خراب کردید؟! درستش این

توی دنیای پراز اندوه و جنگ خنده کرد و داد پاسخ: «شهرونگ»

پیر را گفتم: به ما شد عرصه تنگ جز شکیبایی چه باشد راهکار؟

صفحه روزانه طنز و کارتون | شماره هشتصد و شانزدهم



یک مسئول: چینی ها با یک وعده غذا سیر می شوند

ما زیاد می خوریم و می پوشیم

مردم: خوبه از لنگ و نون خشک رسیدیم به یه وعده غذا!

یک مسئول دیگر: دانشمندان جوان ایرانی کاری کنند که با باد هوا هم سیر شویم! بهنوش بختیاری: تازه اینجوری مشکل اضافه وزن ملت چاق هم بر طرف می شه! معده یک ایرانی: داداش، من الان دوروز یک بار هم چیز خاصی تو خودم نمی بینم! #چشم_کمتر_می_خوریم #شهرونگ

انتشار اسامی دریافت کننده گان ارز دولتی توسط بانک مرکزی

مردم: اینا در یافت کننده ارز هستن یا خارج کننده؟

یک در یافت کننده نمی دونم چرا هر چی فکر می کنیم، اتفاقات بعد از در یافت رو یاد م نیامد! یک در یافت کننده دیگر: این ارز و می بینی؟ دیگه نمی بینی، حالا اون برج رونگاه کن! بانک مرکزی: از باینده این افراد در خواست می شود، مار از حال و احوال آنها با خبر کن! یک مسئول: خداروشکر الان انبار ها پر از رز لب و تنباکودوسیبه! #عرض_داریم_ارز #شهرونگ

کوچه اول



دورا هی چرنوبیل | امیر مسعود فلاح | مینی سریال چرنوبیل هم اومد و رفت و من نه تنها هنوز گیم آف تر ونزو ندیدم، بلکه بر سر یک دوراهی قرار گرفتم و اون این که چرنوبیلو ببینم یا نه. نشستم با خودم فکر کردم و دیدم اگر چرنوبیلو ببینم اون وقت می‌تونم کلی شواف کنم و خوراک استوری و پُست جور کنم و خودمو روشنفکر و بهروز و هم تراز شهروندان اروپا و آمریکا جلوه بدم، اما از اونور اینم هست که چرنوبیل مثل گیم آف تر ونز، لایک خورش ملس نیست و بیننده هاشم همچین پلنگ نیستند و بیشتر از اون تپیان که یه عینک بزرگتر از صورتش رو چشمشونه و یه کلاسور و چند تا خودکار رنگارنگ دستشون. همچنین از شما چه پنهون، شنیدم چرنوبیل بر خلاف گیم آف تر ونز از روح زندگی و عواطف و احساسات لطیف خالیه که همین به مورد برای دفع جوان فرهیخته ای مثل من بسه. موندم چیکار کنم؛ رأی و نظر منتقدان و کاربران سایت آی‌ام‌دی‌بی رو ملاک بگیرم یا افکار بلند و متعالی خودمو.

شهر فرنگ

گلمحمد خداوردی زاده | کارتون‌نویست |



شبگردی

مثل چینی ها بخور!



شهرام شهیدی

طنز نویس

روح آقا جان خیره شده بود به مونیتور آی فون تصویری خانم باجی گفت: «چرا پسر و پرنگاه می‌کنی؟ خب در راباز کن کی بوداصلا؟» روح آقا جان کاری نکرد. خانم باجی گفت: «عجبا! قدرت نداری در راباز کنی یا مسخره بازی در می‌آوری؟ چرا مثل حرکت آهسته در فوتبال شده‌ای؟»

عمو جان گفت: «احتمال می‌دهم ایشان بعد از صحبت‌های محسن رنای فیلش یاد هندوستان کرده و با سخنان او هم ذات پنداری می‌کند. چون ایشان گفته بود ما «با تاخیرهای عجیب در تصمیمات مهم» مواجه هستیم. ایشان هم الان با تأخیر در تصمیم‌گیری مواجه شده‌است.» برادرم گفت: «حالا سن در راباز می‌کنم، اما این آقای رنای دقیقا برای چی چنین موضوعی رامطرح کرده؟» عمو جان گفت: «در باب مسائل سیاسی و کشورداری.»

هنوز حرفش تمام نشده بود و بچه‌ها نتوانسته بودند وسایل پخش و پلا شده کف اتاق را جمع و جور و مرتب کنند که زنگ بالا را زدند. عمو جان پرسید: «در راز ده بودی؟» برادرم گفت: «بله.»

عمو جان گفت: «این که آسانسور مجتمع خراب است اینها چطور این قدر سریع رسیدند طبقه بیستم؟»

خانم باجی گفت: «گویا هر که بوده با تأخیر عجیب در تصمیم‌مواجه نبوده، بلکه برعکس دچار حالت «تعجیل عجیب در تصمیمات بدون اطلاع» شده و بدو بدیده آمده بالا.» کسی که پشت در بود به شدت به در می‌کوبید. روح آقا جان گفت: «وووو... مگه... داری؟» «[...]» حرف بدی نیست و در واقع چون صدای روح آقا جان در صدای زنگ و شلوغی خانه در هم تنیده شد کسی نفهمید روح آقا جان گفته طرف چی دارد؟ هر علامت این شکلی ای لزوما به معنی میمیزی نیست.) بالاخره یکی در راباز کرد و گولاح خان آمد تو. باید عرض کنم گولاح خان، پسر برادر شوهر عمه خانم است و به خاطر جابه‌جایی محل کارش قرار شده هرازگاهی شام و ناهار خانه ما تلب بشود. نامبرده دارای حداقل دو متر و بیست سانتی متر قد مفید و نیم متر پهنا است.

تادر باز شد گولاح خان پرسید چرا در راباز نمی‌کردید؟ روح آقا جان گفت: «لا بد برای مزاح و تفریح. شما چطور این همه پله رادر صدم ثانیه طی کردی؟» گولاح خان جواب داد: «سن بیچاره دچار یک بیماری عجیبی شده‌ام و تند تند و به صورت دردناکی نیاز دارم بروم دست به آب.» خانم باجی گفت: «یعنی همان که من گفتم. به جای تأخیر در تصمیم با پدیده تعجیل در عمل مواجه هستی.» گولاح خان سرخ شد و گفت: «رویم به دیوار... با اجاز مبرزگترها... ببله.»

روح آقا جان گفت: «از بس می‌خوری. شما اگر به حرف‌های وزیر نیرو خوب گوش می‌دادی الان باین مشکل روبرو نمی‌شدی.» خانم باجی پرسید: «یعنی در مورد فاضلاب و این جور مسائل تازگی صحبتی کرده‌اند؟»

روح آقا جان گفت: «نه. در مورد خروجی حرفی نزده‌اند. اتفاقا میحث ایشان اصولی تر است و معتقدند باید جلوی سر چشمه اگر رفت برای همین به جای خروجی روی ورودی ماجرا نظر دارند. ایشان اعلام کرده‌اند: «چینی‌ها با یک وعده غذا هم سیر می‌شوند. ما زیاد می‌خوریم و می‌پوشیم.» همگی یک صدا گفتیم: عجب صدای ناشناسی گفت: «اتفاقا چینی‌ها با یک ذره اختلاس هم اموراتشان می‌گذرد. ما زیاد...»

خانم باجی دوباره پارازیت فرستاد. بنابراین از ادامه بحث اطلاع دقیقی در اختیار نداریم.